

# مطالعه تطبیقی فرایند توسعه سیاسی در اسپانیا و ایران

احمد نقیب‌زاده<sup>۱</sup>

مطالعه تطبیقی یکی از راه‌های شناخت ماهوی پدیده‌های اجتماعی است. به طبع برای مقایسه دو پدیده نیازمند چند عامل هستیم. یکی اشتراک در نوع به این معنا که نمی‌توانیم مثلاً چوب را با آب یا سنگ را با اندیشه مقایسه کنیم. وجوه تشابه در پاره‌ای عناصر و زمینه‌های نزدیک به هم عامل دیگری است که بدون آن کار مقایسه با مشکل روبرو می‌شود.

از این رو باید دید چه زمینه‌های مشترک و وجوه تشابهی در موضوع مورد مطالعه یعنی توسعه سیاسی بین ایران و اسپانیا وجود دارد. قبل از هر چیز زمینه‌های تاریخی مشابه و به طور مشخص گذشته‌های توأم با عظمت و بزرگی دو کشور را در بستر یکسان مطالعه قرار می‌دهد. چنانکه می‌توان پرسید عامل سستی و انحطاط در دو کشور ایران و اسپانیا چه بوده است و چرا شاهد یک سیر نزولی در قرون اخیر بوده‌اند. نکته دیگر تأخیر هر دو کشور در ورود به مدرنیته و متعلقات آن است. در اینجا نیز می‌توان این سؤال را مطرح کرد که نحوه ورود به تجدد و چگونگی پذیرش آن برای دو کشور چگونه بوده است. در سده بیستم نیز هر دو کشور به تناوب شاهد ظهور قدرت‌های اقتدارگرا و دموکراتیک بوده‌اند. به این ترتیب مطالعه تطبیقی فرایند توسعه در دو کشور ایران و اسپانیا از زمینه‌های عینی و چارچوب لازم برخوردار است. براین اساس سؤال خود را به این صورت مطرح می‌کنیم که چرا فرایند توسعه سیاسی در اسپانیا از موفقیت بیشتری برخوردار بوده است. تاریخ چه نقشی در تفاوت دو روند توسعه در این کشورها دارد؟ وجوه

۱. دکتر احمد نقیب‌زاده، استاد علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است.

تشابه و افتراق توسعه در ایران و در اسپانیای امروز چیست؟

مفروضه‌های ما این است که اولاً هر مرحله تاریخی نقش مهمی در فرایندهای مرحله بعد دارد. دوم آن‌که پویایی داخلی در کنار عوامل پیرامونی در سرعت، موفقیت و قوام توسعه هر جامعه نقش دارد. سوم آن‌که نقش دولت و جامعه مدنی در فرایند توسعه تفکیک ناپذیر است. براین اساس فرضیه ما این است که وضعیت اسپانیا پیش از ورود به عرصه دموکراسی همراه موضع سیاست جهانی و منطقه‌ای در قبال این کشور علل اصلی موفقیت اسپانیا بوده است. در واقع فرانکو به دلیل طول مدت حکومت خود و ثبات و بهره‌گیری از مساعدت‌های امریکا زمینه مناسب‌تری از آنچه سلسله پهلوی در ایران به وجود آورد در اسپانیا ایجاد کرد. دوم آن‌که قرار گرفتن اسپانیا در یک منطقه امن و پذیرش آن از سوی اتحادیه اروپا دست کم تمام موانع بین‌المللی و خارجی را از سر راه توسعه سیاسی اسپانیا در مرحله بعد از فرانکو از میان برداشت. روش مادر این پژوهش تحلیلی-توصیفی بر پایه جامعه‌شناسی تاریخی است و الگوی مورد استفاده نیز الگو اشتین رکان در مورد توسعه سیاسی جوامع اروپای غربی است.

### ۱. الگوی تحلیل توسعه سیاسی در این پژوهش

از آنجا که نظام‌های سیاسی امروز جهان در قالب دولت-ملت کم و بیش نسخه‌برداری از الگویی محسوب می‌شوند که از پایان قرون وسطی به تدریج در اروپای باختری شکل گرفتند و تا پایان دوره مدرنیته نیز قوام و صلابت خود را حفظ کردند. می‌توان همین الگو را ملاک سنجش توسعه و نوسازی همه کشورهای جهان در این دوره قرارداد. اشتین رکان سه مرحله مهم را در فرایند توسعه سیاسی اروپای غربی از هم تفکیک می‌کند که عبارتند از ساخت دولت-ملت، شکل‌گیری رژیم‌های مردمی و سوم نظام‌های حزبی-ورود هر جامعه به هر یک از این مراحل با تنش‌ها و مسائل خاصی روبرو بوده است. به نظر رکان نحوه ورود و پذیرش هر یک از این مراحل، نقطه آغاز تمایز و تفاوت بین کشورهای اروپای باختری بوده است.<sup>(۱)</sup> در ساخت دولت-ملت سه متغیر اقتصادی، سرزمینی و فرهنگی مؤثر بوده است. نقطه شروع دولت-ملت ساخت یک مرکز سیاسی واحد بود که به سرزمین مشخص و محدود و یک جمعیت نیز مجهز می‌شد. سپس این مراکز به همگونی مردم زیر نظر خود می‌پرداختند و به این ترتیب یک دولت و

یک ملت در سرزمین واحدی گرد می‌آمدند. رکان در جای دیگر از دو انقلاب ملی و صنعتی یاد می‌کنند که هر یک موجب دو نزاع بودند. انقلاب ملی مرکز و پیرامون و همچنین دین و دولت را در برابر هم قرار می‌داد. اگر مرکز بر پیرامون خود غلبه می‌یافت یک دولت متمرکز شکل می‌گرفت (مثل فرانسه) ولی اگر مقاومت‌های پیرامون به دلیل وجود اقوام یا فرهنگ‌ها موفق به دفع قدرت مرکز می‌شدند انواعی از حکومت فدرال یا کنفدرال به وجود می‌آمد (مانند سوئیس و آلمان).

در مرحله بعد دولت-ملت‌ها با گسترش تقاضای مشارکت سیاسی روبه‌رو شدند. پاسخ نظام‌های سیاسی به این چالش جدید تاریخی، ایجاد نهادها و رژیم‌هایی بود که بر حسب خصوصیات هر جامعه فرق می‌کرد و از همین طریق تمایز جدیدی بین کشورهای اروپایی به وجود می‌آمد. درخصوص رژیم‌های سیاسی این مرحله بارینگتن مور سه نوع نوسازی را از هم تفکیک می‌کند: ۱. نوسازی نوع دموکراتیک که ارتباط مستقیمی با وجود طبقه متوسط و بورژوازی قوی در یک جامعه دارد.

۲. نوسازی نوع کمونیست که طی آن ائتلافی مردمی با مشارکت وسیع دهقانان در برابر اشرافیت زمین‌دار و پادشاهی مطلقه قرار می‌گیرد. چنین راهی نشانه ضعف بورژوازی، قوت توده‌های دهقانان و وجود یک قشر روشنفکر طرفدار آنها است.

۳. نوسازی نوع فاشیست یا انقلاب از بالا که حاصل ائتلافی ریشه‌ای بین بورژوازی و اشرافیت زمین‌داری است که هیچ یک قدرت بیرون راندن دیگری را از صحنه ندارند.<sup>(۲)</sup>

اما رکان به عوامل دیگری نظیر فرهنگ ملی و شرایط اجتماعی و اقتصادی و حتی بین‌المللی نیز توجه دارد و به این ترتیب تجربه هر جامعه از جامعه دیگر متفاوت خواهد بود. چنانکه در نظر او پنج کشور اروپای باختری یعنی آلمان، اتریش، اسپانیا، ایتالیا و پرتغال که نتوانستند به روندهای مردم‌سالاری سامان دهند، هر یک شرایط خاصی را پشت سر گذاشتند اما این ۵ کشور در سه مورد وجه اشتراک داشته‌اند: یکی گذشته سیاسی آن‌ها و این که هر پنج کشور وارث یک امپراتوری بزرگ بودند که رو به زوال گذاشته و نابود شدند، دوم عامل اقتصادی که سبب شد در تب و تاب شکست‌های سیاسی متحمل حاشیه‌ای شدن اقتصادی هم بشوند و از آهنگ توسعه سرمایه‌داری نوار ساحلی اقیانوس اطلس عقب بمانند، سوم توسل آن‌ها به ناسیونالیسم افراطی برای بازبانی موقعیت بین‌المللی از دست رفته است.<sup>(۳)</sup> در مرحله سوم که

مرحله شکل‌گیری نزاع‌های سیاسی تلطیف شده هر جامعه‌ای برحسب نزاع‌های تاریخی که پشت سرگذاشته و توفیقی که در حل این نزاع‌ها به دست آورده است صاحب یک نظام حزبی از چند حزبی آشفته تا دو حزبی و تک حزبی شدند. همانطور که اشاره شد این کشورها در عصر رنسانس شاهد دو انقلاب ملی و صنعتی بودند. انقلاب ملی موجب دو نزاع مرکز-پیرامون و کلیسا-دولت و انقلاب صنعتی موجب دو نزاع شهر-روستا و کار-سرمایه شدند. در پاره‌ای از کشورها مثل فرانسه که مرکز بر پیرامون غلبه یافت دیگر محلی برای احزاب محلی وجود نداشت ولی در جوامعی که مرکز به سلطه کامل دست نیافت احزاب محلی نیز وجود دارند. در جوامعی که شاهد پیروزی دولت بر کلیسا بودند نشانی از احزاب مذهبی دیده نمی‌شود. به همین سان احزاب دهقانی از جوامعی که شهر سلطه خود را بر روستا برقرار ساخت رخت بریستند. اما نزاع کار و سرمایه آخرین نزاعی است که وجود دارد.<sup>(۴)</sup> اینک ما این سه مرحله را در مورد ایران و اسپانیا مورد آزمون و مطالعه تطبیقی قرار می‌دهیم.

## ۲. ساخت دولت - ملت در اسپانیا و ایران

زمانی که امپراتوری شارلمانی بر اروپا سایه افکنده بود در شرق اسلامی امپراتوری عباسیان بر تمامی خاورمیانه از جمله ایران سایه افکنده بود و مقارن فروپاشی امپراتوری شارلمانی، امپراتوری عباسیان نیز به پادشاهی‌های متعدد و خودمختاری تجزیه می‌شد که اولین آنها در شمال شرقی ایران شکل گرفت. آمد و رفت پادشاهی‌های متعدد به شکل‌گیری امپراتوری صفوی در سال ۱۵۰۱ منجر شد. یعنی همزمان با شروع دولت‌های ملی و متمرکز در اروپا، در ایران نیز یک دولت ملی متمرکز شکل گرفت که با اسپانیای بعد از شارلکن و دوره سلطنت فیلیپ دوم تقارن و شباهت داشت. دولت صفوی به یک دستگاه اداری و نظامی پیشرفته مجهز بود و مذهب شیعه نیز مذهب رسمی ایران تعیین شد و پیش از آن که اسپانیا شاهد شکست Armada (۱۵۸۸) باشد، ایران نیز از امپراتوری عثمانی شکست خورده بود (جنگ چالدران ۱۵۱۴)<sup>(۵)</sup> اما عظمت خود را همچنان حفظ کرد. درحالی که اسپانیا به دلیل پیدایش قدرت‌های بزرگی چون فرانسه در جوار خود مجبور شد به قراردادهای مداخله آمیزی مانند پیرنه و قبول فیلیپ پنجم نوه لویی ۱۴ تن در دهد ایران تا سال‌های ۱۷۲۰ استقلال خود را حفظ کرد.<sup>(۶)</sup>

قرن هیجدهم برای هر دو کشور قرن مشکلات و نابسامانی‌ها است. از سقوط صفویه تا روی کار آمدن قاجاریه در سال ۱۷۹۰ ایران دچار تجزیه و هرج و مرج است. آقا محمدخان قاجار (۱۷۹۷-۱۷۹۱) بنیان‌گذار قاجاریه را می‌توان به سلطنت منوره<sup>۱</sup> شارل سوم (۱۷۸۸-۱۷۵۹) تشبیه کرد. زیرا هر دو برای تمرکز قدرت تلاش کردند. قرن نوزدهم نیز برای هر دو کشور قرن مداخلات خارجی بود. در ایران، انگلستان و روسیه و در اسپانیا، کشورهای فرانسه و اعضای کنسرت اروپا به مداخله می‌پرداختند و تلاش‌های کوتاه اصلاح طلبی نیز در هر دو کشور با شکست روبه‌رو شد.

از جمع‌بندی تاریخ سرگذشت دو کشور تا قرن بیستم به این نتیجه می‌رسیم که روند ساخت دولت-ملت در ایران و اسپانیا با مشکلات و موانع جدی روبه‌رو بود و به همین دلیل نیز دو کشور از رونق اقتصادی، صنعتی شدن و استقلال و قدرت ایفای نقش در صحنه بین‌المللی عقب ماندند. جبران عقب‌ماندگی تاوان سختی بود که می‌بایست از طریق پذیرش رژیم‌های اقتدار طلب پرداخته شود. به ویژه آنکه راه‌حل‌های دموکراتیک با شکست روبه‌رو شدند. ایران در سال ۱۹۰۵ شاهد انقلاب دموکراتیک مشروطه بود که با اولین جمهوری اسپانیا در سال ۱۸۷۳ قابل مقایسه است. در آستانه قرن بیستم هر دو کشور با هرج و مرج، عصیان ایالات و خطر تجزیه روبه‌رو بودند. هر دو کشور دارای گذشته افتخار آمیزی بودند که راه را بر یک ناسیونالیسم افراطی باز می‌کرد و همان‌طور که رکان در مورد گذشته افتخار آمیز پنج کشور اسپانیا، ایتالیا، آلمان، اتریش و پرتغال ابراز می‌دارد که راه را بر ناسیونالیسم افراطی و روی کار آمدن رژیم‌های نوع فاشیست باز می‌کند این گزاره در مورد ایران نیز صدق می‌کند. نکته دومی که رکان به آن اشاره می‌کند یعنی در حاشیه قرار گرفتن اقتصادی آن پنج کشور در مورد ایران هم صادق است و بالاخره نکته سوم یعنی تلاش برای بازیافتن موقعیت خود در عصر بین‌المللی ایران را هم در برمی‌گیرد. از نظر داخلی نیز می‌توان گفت بر پایه نظریه مور طبقه متوسط و بورژوا در هر دو کشور ناتوان بوده و شکست تلاش‌های مکرر دو کشور، برای یافتن یک راه حل دموکراتیک در قالب انقلاب مشروطه ایران و جمهوری اول و دوم اسپانیا مؤید این ناتوانی است. به این ترتیب نقاط مشترکی سرنوشت دو کشور را به هم شبیه می‌سازد. در مجموع می‌توان آن را به عدم تحقق

یک دولت ملی واقعی در دو کشور تعبیر کرد. تمام دولت‌هایی که در مسیر توسعه و نوسازی با مشکلات جدی روبه‌رو بوده‌اند چاره‌ای جز تکرار دولت‌های مطلقه اما در لباس قرن بیستمی آن نداشتند. یعنی استفاده از بوروکراسی پیشرفته و متمایز، قدرت نظامی، بسیج مردمی و صنعتی شدن دولتی، از اینجا مسیر دو کشور ایران و اسپانیا از هم جدا می‌شود.

در سال ۱۹۲۱ دولت اقتدارگرای رضا شاه در ایران روی کار آمد و تا سال ۱۹۴۱ بر قدرت باقی ماند. در حالی که در اسپانیا سلطنت آلفونس ۱۳ (۱۹۳۲-۱۹۰۲) با دیکتاتوری پریمودو ریورا<sup>۱</sup> (۱۹۳۰-۱۹۲۳) همراه شد و سپس جمهوری دوم از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۶ و بالاخره جنگ داخلی تا روی کار آمدن فرانکو در سال ۱۹۳۹ ادامه داشت.

در اینجا به لحاظ ظاهری از نو به وضعیت مشابهی در هر دو کشور می‌رسیم. اما در پایان مشاهده خواهیم کرد که دستاوردهای این دو دولت بسیار متفاوت بود که در این تحلیل عامل جغرافیایی یعنی نزدیکی اسپانیا به کشورهای صنعتی و دوری ایران از آن را باید بر آن افزود. در ایران سلسله پهلوی موجد یک رژیم اقتدارگرای مدرنیست بود که ما آن را با حکومت ۳۶ ساله فرانکو به عنوان یک رژیم اقتدارگرای محافظه کار مقایسه می‌کنیم. اما در پایان مشاهده خواهیم کرد که دستاوردهای این دو دولت بسیار متفاوت بود. عامل این تفاوت هم به عملکرد رژیم‌ها بستگی داشت و هم به عوامل خارجی و جغرافیایی، مثل نزدیکی اسپانیا به کشورهای صنعتی و دوری ایران از آن.

## ۱) ایران

در ایران رضاشاه موفق شد قدرت دولت را احیا و به حذف قدرت‌های محلی که در دوره فترت و هرج و مرج به سمت استقلال پیش می‌رفتند بپردازد. شورش‌های زیادی در ایالات ایران بر پا شده بود که همگی سرکوب شدند. در ایران پدیده ایل هنوز هم قدرتمند بود. ایلات که تعداد آنها بسیار زیاد و حدود ۱۵٪ جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند دارای یک تشکیلات نظامی و سلسله مراتب اجتماعی بودند که نفوذ در درون آن آسان نبود<sup>(۷)</sup>. این پدیده‌ها هیچ‌گاه نمی‌توانست از نظر یک دولت ملی که خواهان بسط قدرت خود در تمام نقاط و درون تمام

1. Prime de Rivera

تشکل‌ها بود مطلوب تلقی شود. حکومت رضاشاه بنا به ماهیت خود به نیروی نظامی متوسل شد. این جنگ‌های داخلی اقتضا می‌کرد حکومت مرکزی خود را به یک نیروی نظامی مجهز سازد.<sup>(۸)</sup> البته خود رضاشاه یک نظامی بود که زیر نظر روس‌ها کار می‌کرد. پس از انقلاب بلشویک دیویزیون قزاق نیز زیر نظر انگلیسی‌ها قرار گرفت و با نظر مساعد انگلیس‌ها که خواهان یک حکومت متمرکز نظامی برای مقابله با بلشویک‌ها بودند رضاشاه توانست قبل از رسیدن به سلطنت یک ارتش نسبتاً منسجم به وجود آورد.<sup>(۹)</sup>

بین سال‌های ۱۹۲۶ تا ۱۹۴۱ ارتش ایران در پرتو قانون اجباری نظام وظیفه از ۴۰۰۰ به ۱۲۷۰۰۰ در ۱۸ هنگ افزایش یافت.<sup>(۱۰)</sup>

در همین راستا آنچه دولت صفویه انجام نداده بود یعنی یکپارچه سازی ملت در دستور کار رضاشاه قرار گرفت. گویش‌های محلی ممنوع و زبان فارسی همراه با تکیه بر افتخارات گذشته و تبلیغ در مورد اقتدار دولت جزو ارکان و اصول ایدئولوژیک دولت قرار گرفت. ایدئولوژی ناسیونالیسم به گونه‌ای افراطی مبنای هویت ملی قرار گرفت. راه‌های جدید نیز به عنوان یکی از ابزارهای تنفیذ قدرت دولت و اتصال مناطق مختلف کشور مورد توجه قرار گرفت و راه آهن سراسری ایران به کمک کشورهای اروپایی به انجام رسید. دولت علاوه بر ارتش الزاماً به یک دستگاه بوروکراتیک یکپارچه و سراسری نیز مجهز شد. به این ترتیب دولت اقتدارگرایی رضاشاه به دو صفت نظامی و بوروکراتیک نیز متصف شد. سومین ویژگی این دولت نوسازی و مدرنیسم غربی بود که از بالا به دستور رضاشاه صورت می‌گرفت. این مدرنیسم به مانند اقدامات پطر کبیر از وضع ظاهری و یکپارچه شدن لباس مردم شروع شد. مدارس جدید به سبک اروپا نیز برای آموزش کودکان و پاگرفتن یک نسل جدید دایر گردید و دانشجویان زیادی به اروپا اعزام شدند. رضاشاه توجه زیادی به صنعت جدید مبذول می‌داشت اما هیچ برنامه مطالعه شده‌ای وجود نداشت. اصرار او این بود که کشور به هر قیمتی صنعتی شود. در دهه ۱۹۳۰ رضاشاه به آلمان نزدیک شد و سعی کرد با کمک آنها به صنایع سنگین دست یابد. اما فقط موفق شد به پاره‌ای صنایع مصرفی مثل نساجی و قند و شکر دست یابد. در این زمان نفت هم به عنوان یک عنصر تعیین کننده وارد چرخه اقتصادی ایران شد. از محل فروش نفت واردات کالاهای غربی به ایران شروع شد.<sup>(۱۱)</sup> تجارت ایران با غرب نیز وارد مرحله تازه‌ای شد که راه را بر وابستگی بیشتر ایران

هموار می‌نمود. (۱۲)

به این ترتیب مدرنیسم رضا شاه به نوسازی و مدرن سازی ایران پرداخت. اما بعضی از نویسندگان مانند کاتوزیان حکومت او را زیر عنوان "استبداد و شبه نوگرایی"<sup>۱۳</sup> توصیف می‌کنند. (۱۳) زیرا فقط ظواهر عوض شد و ایران در عمق نه صنعتی شد و نه عقلانیت مدرنیسم را به خود دید. شکی نیست که او توانست یک قدرت مرکزی ایجاد و ایران را از هرج و مرج برهاند اما نتوانست مبانی مشروعیتی برای رژیم خود به وجود آورد. نوسازی او که به سبک غرب انجام می‌شد با مخالفت روحانیان روبه رو بود. اقبال سستی نیز با او همراه نشدند و خود او نیز در پایان به محافظه کاری گرایش یافت و با بسیاری از رجال قدیمی و سران قبایل، دوستی برقرار کرد. از همه مهم‌تر این که وی به جای ایجاد یک نظام به شخص خود تکیه می‌کرد و همه چیز جنبه شخصی و وابسته به او پیدا کرده بود. به همین دلیل بسیاری از کسانی که در دستگاه نظامی و اداری او رشد می‌کردند و او آنها را برای خود خطر می‌پنداشت حذف می‌نمود. عمل او در این زمینه به اعمال استالین شباهت داشت. از سوی دیگر عمر سلطنت او نیز کوتاه بود از سال ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰-۱۲۹۹) وقت زیادی برای محو کامل تشکلهای سستی نبود. با شروع جنگ جهانی دوم و سقوط او بازسازی ایلات و عشایر شروع شد. ارکان ارتش و نظام اداری که به او وابسته بودند فرو پاشید و دوباره ایران وارد یک دوره بی‌ثباتی شد. پسر او نه عزم و اراده او را داشت و نه قدرت او را. به همین دلیل به قدرت‌های خارجی متوسل شد. در زمان او نفت به صورت تنها منبع اقتصادی درآمد. پس از کودتای ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) و سقوط دولت دموکراتیک مصدق، شاه وابسته به نفت و از نظر قدرت وابسته به امریکا شد. دولت او که نمونه‌ای از یک دولت اجاره‌دار<sup>۱۴</sup> بود بیش از پیش از مردم فاصله گرفت. (۱۴) چنین دولتی به طبع نمی‌توانست به اقدامات ژرف و تحول واقعی دست بزند، زیرا اساساً توانائی‌های دولت فردی بسیار کم است.

به این ترتیب روند ساخت دولت-ملت که انتظار می‌رفت با ورود رضا شاه به قدرت به انجام رسد به دلیل ناتوانائی‌های حکومت فردی عقیم ماند و ایران این دوره تاریخی را با موفقیت پشت سر نهاد. از اینرو نه یک دولت واقعی، سراسری و غیر شخصی شکل گرفت، نه ملت به

---

1. Despotism and Pseudo -Modernisme

2. Rentier



یکپارچگی لازم دست یافت و نه روند صنعتی شدن روال مطلوبی را طی کرد. در همان حال مردم در پرتو پیشرفت‌های جهانی و آگاهی‌های دیگر، خواهان مشارکت سیاسی بودند. این خواست که یک بار در آغاز ۱۹۵۰ (دهه سی شمسی) سرکوب شده بود بار دیگر در سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) به رهبری امام خمینی ابراز شد و دوباره سرکوب گردید تا آن که بار دیگر در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) با استفاده از انحطاط درونی رژیم و شرایط بین‌المللی که در آن دوره تازه‌ای از جنگ سرد بین دو ابرقدرت آغاز شده بود ملت ایران به گونه‌ای یکپارچه در مقابل حکومت فردی شاه ایستاد و پیروز شد، راه دیگری جز انقلاب نبود.

## ۲) اسپانیا

چنانکه می‌دانیم فرانکو هم مانند رضاشاه یک نظامی بود و او نیز با قیام‌ها و شورش‌هایی نظیر شورش کاتالونی روبرو بود. وی پس از پیروزی از ورود به جنگ جهانی دوم امتناع کرد و توانست رژیم خود را حفظ کند. فرق او با سلطنت پهلوی استقلال او بود. این استقلال موجود نوعی تعامل بین رژیم او و جامعه می‌شد که رژیم پهلوی فاقد آن بود. انزوای سیاسی اسپانیا در زمان او نیز نقطه مقابل تلاش رضا شاه برای ورود به عرصه‌های بین‌المللی بود. یک همکار فرانسوی که متخصص اسپانیا است می‌نویسد:

"این انزوا نتایج مهمی بر فرهنگ سیاسی اسپانیایی‌ها برجای گذاشت." (۱۵)

این دوره طولانی سکوت همراه با زندگی محدود که به دنبال یک دوره طولانی تری از التهاب و تنش و رفت و آمد حکومت‌ها شکل گرفت به شکل‌گیری هویت ملی اسپانیا کمک کرد. در عین حال رژیم‌های اقتدارگرای ایبریک نیز توانستند با استفاده از وضع جهان دوقطبی خود را در قطب غرب جای داده و به صورتی هرچند محدود با آنها همگام شوند. چنانکه اسپانیا از سال ۱۹۴۹ از کمک‌های امریکا نیز استفاده کرد که در سال ۱۹۵۳ با کمک‌های نظامی نیز همراه شد و در سال ۱۹۵۹ به سازمان اروپائی همکاری‌های اقتصادی و توسعه (OECD) پیوست و در سال ۱۹۵۵ وارد سازمان ملل شد. این کمک‌ها با کمک‌هایی که امریکا در همین سال‌ها به ایران می‌کرد متفاوت بود. زیرا این کمک‌ها در ایران موجود هیچ نوع پیشرفتی نشد. درحالی که اسپانیا از اواخر دهه

1. "Cet Uslement aura des consequences importantes sur la culture politique des espagnals"

۱۹۵۰ شاهد یک شکوفایی اندک اقتصادی بود و در آغاز دهه ۱۹۷۰ نرخ رشد اسپانیا و ژاپن از همه کشورهای بالاتر بود.<sup>(۱۶)</sup> در عین حال پیشرفت صنعتی از درجه پایینی برخوردار بود و نرخ بیکاری و بی‌سوادی و فقر نیز بالا بود. این ثبات همراه با سرکوب بی‌شک اسپانیا را از کاروان توسعه و پیشرفت بازداشت و تنها از سال ۱۹۶۹ که جانشینی شاهزاده جوان کارلوس<sup>۱</sup> اعلام شد اولین حرکت همراه با امیدواری در بین مردم مشاهده شد. آنچه بی‌شک تأثیر به‌سزایی در موفقیت اسپانیا داشته است قرار گرفتن در یک منطقه آرام و هم‌جواری با کشورهای پیشرفته اروپایی است. به مجرد آن که نسیم دموکراسی در اسپانیا وزیدن گرفت هیچ مانعی برای توسعه اسپانیا و ورود آن به صف کشورهای اروپای غربی وجود نداشت، جز آماده‌سازی کشور درحالی‌که ایران از چنین منطقه‌ای محروم بوده است. به این ترتیب می‌توان گفت که فرانکو به دلایل شخصی، منطقه‌ای و سیاست ثبات طولانی در ایجاد یک دولت ملی در اسپانیا موفق‌تر از پهلوی بود و به همین دلیل گذار آرام به مرحله بعد یعنی مرحله مشارکت امکان‌پذیر بود.

### ۳) ورود به عصر مشارکت در ایران و اسپانیا

اولین تفاوت بین دو کشور که ریشه در دوره پیش از آن دارد نحوه ورود به عصر مشارکت است. اسپانیا به دلیل حرکت آرام خود در دوره فرانکو توانست گذار آرام خود به عصر دموکراسی را تجربه کند اما ایران که با شرایطی نظیر آنچه مور و اسکاچپول در مورد انقلاب فرانسه برشمرده‌اند،<sup>(۱۷)</sup> روبرو بود چاره‌ای جز انقلاب نداشت. زیرا مردم ایران با یک دولت نظامی و سرکوبگر روبرو بودند و بحران‌های متراکم شده‌ای نیز وجود داشت که حرکت مردم را به سوی رادیکالیزه شدن سوق می‌داد.<sup>(۱۸)</sup> در دوره انقلابی دو کار مشکل، یکی تخریب ساختارهای گذشته و دیگر ایجاد نهادهای انقلابی فراروی دولت انقلاب قرار می‌گرفت. این امر خود باعث ناهنجاری‌هایی می‌شد که اسپانیا با آن روبرو نبود. از سوی دیگر بسیج توده‌های مردم امکان بهره‌گیری از نیروی مردمی را امکان‌پذیر می‌ساخت. در عوض نبود نهادهای ریشه‌دار مثل احزاب یا تشکل‌های دیگر همان وضعیتی را به وجود می‌آورد که هانتینگتون از آن به عنوان پره‌توریانیسم یاد می‌کند.<sup>(۱۹)</sup> در عین حال دولت انقلابی در پناه قدرت کاریزماتیک امام خمینی (ره)

1. Juan Carlos

توانست بسیج سازندگی، بسیج کشاورزی و بسیج عشایری را از طرق بسیج نیروهای جوان و میان سال در این گروه‌ها به وجود آورده و کارهای حیرت‌آوری را به انجام برساند. بسیاری از روستاهای ایران به برق، تلفن، آب آشامیدنی و مدرسه مجهز شدند و راه‌های زیادی ساخته شد. اما در همین جا باید به عامل خارجی به عنوان یک عامل بسیار قوی در سرنوشت ملت ایران اشاره کرد. اسپانیا نفت ندارد و یک کشور اروپایی است که همسایگان آن مایلند با تقویت بنیه اقتصادی این کشور آن را به جمع خود بپذیرند درحالی که جایگاه ایران در اقتصاد بین‌المللی اینگونه است که مانند عربستان سعودی نفت بفروشد و کالا وارد کند. از آنجا که یکی از شعارهای انقلاب اسلامی استقلال بود و در جریان انقلاب نیز مبارزه علیه شاه با مبارزه علیه امریکا عجین شده بود، دولت انقلابی در برابر سیاست جهانی موضع سختی اتخاذ کرد و این امر به زورآزمایی جدیدی منجر شد که برای ایران هم مفید بود و هم مضر. مضر بود به این دلیل که ما مجبور بودیم در آغاز کار کالاهای مورد نیاز را به قیمت‌های گزاف بخریم ولی مفید بود زیرا ایرانیان کمر همت برای تولید همان کالاها بستند. در راستای همین رویارویی و به دلیل تأثیر انقلاب اسلامی بر ملت‌های منطقه، یک جنگ ۸ ساله خانمان‌سوز بر ایران تحمیل شد که بهترین ایام انقلابی و نیروهای انقلابی را صرف این جنگ نمود و پس از خاتمه آن نیز توان دولت مصروف بازسازی مناطق جنگی گردید. در همین دوره اسپانیا به عنوان یک دموکراسی غربی با پشت سر گذاشتن چند مورد معارضه داخلی نظیر محاصره پارلمان از طرف ارتش در سال ۱۹۸۱ و بدون تعارض با جامعه بین‌المللی و به کمک همسایگان خود موفق شد بازسازی خود را به گونه‌ای انجام دهد که بتواند در سال ۱۹۸۶ وارد اتحادیه اروپا شود.

اما مشکلی که از گذشته برای ایران باقی مانده است همان وظایف دولت مطلقه‌ای است که نتوانستیم آنها را در گذشته به انجام برسانیم و ایران با وجود آن مشکلات قدم به عصر مشارکت گذاشت. درحالی که الزامات این دو مرحله با هم سر تضاد دارند. در دولت مطلقه تمرکز قدرت و در عصر مشارکت تقسیم قدرت ضروری است. این تعارض دولت را با یک مشکل جدی روبرو می‌ساخت. بخشی از این ضرورت در قالب تمرکزگرایی در قانون اساسی ما نیز منعکس شده است. اختیارات رهبری و وجود این نهاد نشان می‌دهد که ایران به شدت به تمرکز، وحدت و یکپارچگی نیاز دارد. اما وجود انتخابات، پارلمان و ریاست جمهوری نیز نشان از ضرورت

همزمان مشارکت مردم دارند. نبود این ضرورت در جامعه اسپانیا، یعنی بی‌نیاز شدن از تمرکز قدرت، سبب شده است تا دولت این کشور بتواند بدون نگاه به گذشته و با بهره‌گیری از مساعدت‌های منطقه و عدم دخالت بیگانگان گام‌های خود را به سوی بهبود وضع اقتصادی و رسیدن به حدمطلوبی از توسعه سیاسی بردارد.

آنچه اسپانیا از نظر آزادی‌های محلی براساس قانون اساسی ۱۹۷۸ انجام داد و کشور را به ۱۷ منطقه خودمختار تقسیم کرد که در آن کاتالونی، باسک، گالیس و اندلوزی از آزادی داخلی بیشتری برخوردارند،<sup>(۲۰)</sup> برای ایران می‌تواند به منزله‌ای از هم‌پاشی و تجزیه تلقی شود. زیرا در یک منطقه پرآشوب مثل خاورمیانه و عدم انسجام ملی چنین آزادی‌هایی به راحتی راه را برای مداخلات خارجی در مناطق مختلف باز می‌کند.

آنچه مهم است این است که جامعه ایران با انقلاب اسلامی پویایی خود را بازیافت و پس از یک دوره گذار انقلابی، اینک در پی یافتن راهکارهای علمی و عقلایی برای حل مسائل خویش است. همراه با پیشرفت‌های داخلی و یافتن راه‌حلی که با فرهنگ و تاریخ ایران سازگار باشد، در عرصه بین‌المللی نیز جایگاه خود را به تدریج به دست می‌آورد. پس از روی کار آمدن رئیس‌جمهور خاتمی جامعه ایران از نظر داخلی وارد مرحله جدیدی شد که شعار آن جامعه مدنی بود و در زمینه سیاست خارجی نیز سیاست تشنج‌زدایی شروع شد و همان‌طور که شایسته ملت کهنسال ایران و فرهنگ این سرزمین بود ایشان برای صلح جهانی و روابط بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها را مطرح کردند که با استقبال جهانی روبرو شد. من به عنوان یک دانشجوی گفتگوی امیدوارم که با بهبود روابط خارجی ایران و کاهش تعارض‌ها و سنگ اندازی‌ها، ملت ایران قادر خواهد شد مشکلات مقطعی خود را به سرعت پشت سرگذارد. هم‌اکنون بالغ بر صد مشکل سیاسی و اجتماعی در وزارت کشور ما به ثبت رسیده است که نشان از تقویت جامعه مدنی و ورود به مرحله سوم یعنی عصر تحزب دارد. روابط ما با کشورهای منطقه نیز بهبود یافته و با کشورهای اروپایی نیز به مرحله همکاری‌های جدی رسیده است. به این ترتیب ما امیدواریم اگر بتوانیم به همان سرعت که اسپانیا به پیش رفت به پیش برویم بتوانیم نسبت به کشورهای منطقه خود شاخص جدیدی از توسعه، پیشرفت و مشارکت در امور بین‌المللی را به نمایش بگذاریم.

## نتیجه

آنچه از این مقایسه حاصل می‌شود استنتاج دو شاخص داخلی و خارجی برای توسعه سیاسی است. بی‌شک اگر اسپانیا در منطقه خاورمیانه قرار داشت یا ایران در جنوب اروپا قرار گرفته بود نتیجه مقایسه متفاوت بود. نکته‌ای که مربوط به داخل می‌شود این است که توسعه سیاسی امری اجتناب‌ناپذیر است اما کشورهایی موفق‌تر خواهند بود که مراحل توسعه را به ترتیب پشت سر بگذارند و نه به طور هم‌زمان. از سوی دیگر هر جامعه‌ای که در این راه با تأخیر روبرو باشد تاوان سختی را می‌پردازد. تمام دولت‌های تمامیت خواه و اقتدارگرای قرن بیستم کفاره گناه تأخیر در توسعه بودند. پس از این نیز کشورهایی که در خواب فرو رفته‌اند به زودی بازنگ‌های جهانی شدن از خواب بیدار می‌شوند اما قادر به اتخاذ یک موضع صحیح در برابر این پدیده نخواهند بود. زیرا همان‌طور که در این مقاله دیدیم نحوه ورود به هر مرحله به میزان زیادی تابع وضعیت قبلی خواهد بود.



### یادداشت‌ها

1. S. Rokkan, "Un Modele Geoeconomique et Geopolitique de Quelques Sources de Variation En Europe de l'ouest" Paris, AFSP, Decembre 1976, pp. 9-14.

۲. بارینگتون مور، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه دکتر حسین بشیریه، (تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹)، صص. ۴۰-۲۴.

B. Moore, *Social Origins of Dictatorship and Democracy*, Boston, 1966.

3. Rokkan, *op.cit.*, pp. 9-10.

4. See, Lipset (S.M), Rokkan (S), "Cleavage Structures, Party Systems and Voter" in Lipset, Rokkan, *Party Systems and Voter Alignments*, New York, Free Press, 1962.

۵. راجر فیوری، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲)، صص. ۴۶-۳۹.

6. See, David Morgan, *Medieval Persia*, Longman Group UK Limited, 1988.
7. Leonard M. Helfgott, "Tribalism as a Socioeconomic Formation in Iranian History, "*Iranian Studies*, Vol.X, Nos. 1,2 Winter- Spring, 1977, p. 41.
8. Stephanie Cronin, *The Army and the Creation of Pahlavi State in Iran*, Translated, Teheran, Khojasteh, 1998.

این کتاب به فارسی ترجمه شده است:

استفان کرونین، ارتش و حکومت پهلوی، ترجمه ع.علی‌بابائی، (تهران: انتشارات خجسته، ۱۳۷۷).

9. *Ibid.*, pp. 110-165.
10. E. Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, Princeton University Press, 1983, shd. 4.
11. H. Katouzian, *The Political Economy of Modernization*, (Cambridge: Cambridge University, 1990), p.161.
12. Ivanof, *History of Modern Persia*, Translated, p. 91.
13. Katouzian, *op.cit.*, pp.161-166.
14. M.J. Gasiorowski, *U.S. Foreign Policy and the Shah*, Gronel University, 1992, pp. 20-32.
15. Bernard Labatut, *Renassana d'une Puissance Economica*, 1996, p. 19.
16. S. Bernstein, P. Milza, *Histoire du vingtieme siecle: de 1953 a nos joures*, Hatier 1985, p. 126.
17. Teda Skocpal, *State and Social Revolution*, (Cambridg: Cambridg University press, 1979).

این کتاب به فارسی ترجمه شده است:

تدا اسکاچپول، دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، ترجمه مجید رونین‌تن، (تهران: سروش، ۱۳۷۶)، صص ۲۳۵-۲۰۳.

18. John Foran, *Fragile Resistance: Social Transformation in Iran*, California, 1988.
19. S. Huntington, *Political Order in Changing Societies*, Yale University 1968, pp. 79-90.
20. Pascal Fontaine, LIUNION Européenne, Sevil, 1994, p. 54.